

بسم الله الرحمن الرحيم

فقه الولایه ۱۴۰۰ / ۱ / ۲۶

جلسه نهم

**آنچه پیش روی خوانندگان ارجمند قرار دارد، سلسله مباحثی است برگرفته از دروس خارج فقه آیت الله رشاد تحت عنوان «فقه الولایه»**

## **ولایت سیاسیه معصومین علیهم السلام**

امروز می‌خواهیم وارد این بحث شویم که آیا «ولایت سیاسیه» برای پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم، ائمه معصومین علیهم السلام و برای فقیه ثابت است یا نه.

ولایت بالذات، متعلق به باری تعالی است. این مطلب به صورت عقلی و نقلی قابل اثبات است. این ولایت که ذاتی است هم برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و هم برای ائمه معصومین سلام الله علیهم مطابق ادله ثابت است و از قبل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام، برای فقیه الجامع هم ثابت می‌شود که دارای ولایت است.

ولایت فقیه نیایی است چون نیابت معصومین سلام الله علیهم به وصایت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم وصایی است و ولایت نبی اعظم ولایتی جعل شده از قبل باری تعالی است و ذیل ولایت حقیقیه و ذاتی باری تعالی است.

## **ادله ولایت سیاسیه معصومین علیهم السلام**

گذشت که اصل اولی، عدم ولایت احدی بر احد دیگر است؛ این مطلب مطلبی پذیرفته شده است. برای غیر باری تعالی لازم است با دلیل اثبات شود که دارای ولایت است. هر کسی جز خدا احتیاج به دلیل دارد (گرچه ولایت الهیه هم دلیل عقلی و فطری دارد ولی بعد از ولایت الهی) اگر ولایت را شامل هر کس دیگری بدانیم نیازمند به دلیل است زیرا اصل بر آن است که کسی بر دیگری ولایت نداشته باشد. اثبات ولایت نبی اعظم صلی الله علیه و آله و سلم را به طرق مختلف می‌توان بحث کرد؛ به فطرت، عقل، آیات، کما اینکه می‌توان به بعضی روایات هم در ذیل این آیات متمسک شد؛ احیاناً در ذیل آن می‌توان به ادله نقلی که ولایت حضرات ائمه معصومین سلام الله علیهم را اثبات می‌کنند نیز متمسک شد.

## دلیل فطری ولایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

تقریر فطری از ولایت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین اینگونه می‌توان تقریر کرد که انسان به اقتضای فطرت پاک و دست نخورده خود به سمت کمال و کامل گرایش دارد. فطرت آدمی به طور قهری و تلقائی، به نحو جبلی و خودجوش و درون‌خیز به سمت کمال و کامل مایل است. این اقتضای فطرت پاک و سلیم آدمی است. این یک مقدمه بود.

مقدمه دیگر اینکه نبی و ائمه حسب معارف و منابعی که در اختیار داریم کاملترین هستند و قهراً هر آنچه که به آن دعوت می‌کنند، خود ملتزم هستند؛ و بشریت را به آنها امر می‌کنند که بشر به آنها ملتزم باشد، آنها حتماً کمالات است. آنها دعوت به کمال و کرامت و سعادت می‌کنند. این هم می‌تواند مقدمه دوم قلمداد شود.

آیا معنی «ولایت» جز این است که آدمی به شأن کسانی - چنان ائمه علیهم السلام و نبی اعظم صلی الله علیه و آله و سلم - معرفت و اعتقاد داشته باشد و آنچه که آنها دعوت می‌کنند قلباً معتقد و مؤمن و اذعان کند؟! (هم قلباً اعتقاد و التزام داشته باشد و هم لساناً اقرار و اعلام داشته باشد و در عمل هم بدان التزام داشته باشد) جز این نیست.

## ویژگی های فطرت

فطرت این کشش را دارد که وقتی با انسانهای کامل و دعوت کمالی مواجه می‌شود این حالت به او دست می‌دهد، احتیاجی به برهان ندارد. فطرت پیشابرهانی است؛ گاه بلکه فرابرهانی است؛ نوعی اقامه برهان نیست. ما اگر الان مقدماتی می‌چنینیم تا نتیجه بگیریم، به این معنا نیست که ما می‌خواهیم اقامه برهان کنیم. اقامه برهان به دلالت‌های عقل و مضامین عقلی اطلاق می‌شود.

اگر مثلاً گفته شود ولایت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت ائمه علیهم السلام چیزی نیست جز اینکه به آنچه آن بزرگواران دعوت می‌کنند انسان باور پیدا کند و به آن اقرار و اعلام داشته باشد و در عمل به آن ملتزم باشد، این همان ولایت می‌شود. پس بنابراین آدمی با فطرت سلیم، کششی به سمت کمال و موجودات کامل و انسانهای کامل دارد و حضرات معصومین علیهم السلام مصداق انسان‌های کامل و موجودات کامل هستند؛ و دعوت آنها مصداق دعوت به کمال است. ولایت آنها هم یعنی همین؛ «ولایت» قریب به مفهوم ایمان می‌شود.

با این توصیف ما به طور طبیعی این را دریافت می‌کنیم که اصولاً فطرت به سمت التزام به دعوت ائمه علیهم السلام و پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم مایل است و کشش دارد. پس مقتضای فطرت، این ولایت است. می‌توان از مسئله یک چنین تعبیر فطری کرد.

## دلیل عقلی و حکمی ولایت معصومین علیهم السلام

چنانکه ممکن است به بیانی متکی به حکمت عملی و عقل عملی ولایت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام را اثبات کرد. مثلاً فرض کنیم دنیا دار تراحم منافع است. اگر چنین است ما برای تمشیت و تنظیم منافع و مواجهه با مخاصمات باید چاره‌ای کنیم. پس بنابراین این تراحمات و تخاصمات احتیاج به مدیریت دارد که بتوان ایجاد امنیت کرد؛ اگر تجاوز شد بتوان اقامه عدل کرد. اگر این کارها باید انجام شود جز به تحقق یک حکم عادل و حکومت میسر نمی شود.

اگر دنیا دار تراحم است و تمشیت تراحمات و تخاصمات و اقامه عدل و استیفای حقوق راهی جز استقرار حکم و دولت و حکومت ندارد، این باید اتفاق بیفتد. آن وقت چه کسی کما هو حقّه قادر است که حکومتی را برپا کند و به طور کامل برای این اهدافی که مورد اشاره قرار گرفت مستقر شود و این اهداف را برآورده کند؟ ما می‌گوییم جز نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام و یا حسب نصب آنها و آموزه‌های آنها، این مشکل تراحمات و تخاصمات در این عالم در وعاء ماده قابل حل شدن نیست. نمی‌توان به طور عادی در هر حکومتی آنچنان که باید این ارزش‌ها و این قیم را اقامه کرد و به آنها اهتمام کرد و محقق ساخت. نتیجه این می شود که ما مفرّی جز پذیرش ولایت حضرات نداریم.

## ادله ثبوتی ولایت سیاسی معصومین علیهم السلام

ما در خلال بند ۳ می‌خواهیم بگوییم که ثبوتاً هم چنین است. آنها هستند که می‌توانند اقامه قیم کنند. اینکار از نبی و وصی برمی‌آید.

بعضی از آیات می‌تواند دلیل ثبوت ولایت سیاسی و حکومت برای نبی و احیاناً برای وصی نبی اثبات کرد. مشهور ترین آیه ای که هست آیه:

الف) «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (احزاب. آیه ۶)

در مفهوم این فقره ممکن است احتمالات مختلفی را مطرح کنیم؛ مثلاً از چه حیثی «اولی» است. «اولی» به مؤمنین است؟ یعنی چه؟ یعنی حسب تعبیر مطلق که در این فقره از آیه است، این آیه همه‌گونه ولایت را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عطا می‌کند.

شما برسید «اولی» در چه چیزی؟ از آیه به نظر می‌آید که چون حالت فراگیری را نقل می‌کند و هیچ قیدی را نیاورده است، خود آیه به نحوی اولویت را مطرح می‌کند که قابل حمل بر همه وجوه و احتمالاتی که به ذهن انسان می‌رسد باشد؛ هم اولویت تصرف در اموال و نفوس و امثال اینها را دارد، هم اولویت به این معنا که او نسبت به شما اولی و اهتمام بیشتری دارد؛ و همینطور که در بعضی دیگر از آیات به آن تفسیر شده آن بزرگوار

غم شما را می خورد و نسبت به شما رئوف و رحیم است و چیزی که شما را رنج می دهد، او را رنج می دهد، مصالح شما را بهتر تشخیص می دهد و تأمین خواهد کرد. همه اینها می تواند مشمول این آیه باشد. در ادبیات فقهی و در ادبیات کلامی ما این آیه مورد تمسک قرار می گیرد و دلالت آن نیز تام است.

(ب) به بعضی دیگر از آیات هم می توان تمسک کرد. آیه امامت:

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ ۖ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ۚ قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي ۖ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره. آیه ۱۲۴)

صدر آیه راجع به نصب حضرت ابراهیم سلام الله علیه برای امامت است. می فرماید وقتی خداوند متعال آزمون های مختلفی را از حضرت ابراهیم سلام الله علیه اخذ کرد-آزمون انداخته شدن در آتش، مسئله ذبح اسماعیل و سایر امتحاناتی که برای آن بزرگوار بسیار پیش آمد -خدا اینها را به نحو ملکوتی و غیر مادی برای ایشان حل کرد. بعد از اینها [قرآن] می فرماید وقتی خداوند متعال با کلمات حضرت ابراهیم سلام الله علیه را آزمود آن بزرگوار به تمام و کمال از عهده این آزمایش ها سرفراز بیرون آمد. خداوند متعال فرمود من پس از این امتحانات، تو را امام قرار دادم.

خدای متعال که از ما فی الصدور مطلع است، از ظرفیت انسانها آگاه است. این ابتلائات اولاً برای ورزیده شدن و ارتقاء نفس اولیا الهی است و [دوماً] برای اینکه صداقت و شجاعت آنها برای دیگران احراز شود و آنها را شایسته پیروزی تلقی کنند. نتیجه این ابتلائات به عباد برمی گردد.

بعد از همه اینها [خداوند متعال] فرمودند: «من تو را امام قرار می دهم». سپس حضرت سلام الله علیه پرسیدند: از نسل من هم کسانی به امامت خواهند رسید؟ پاسخ می شنود عهد من فقط به ظالمین نمی رسد. از نسل تو کسانی که ظالم باشند عهد امامت به آنها نمی رسد.

«ظالم» در اینجا لزوماً به معنی حاکم جائز نیست؛ بلکه شامل هر گونه ظلمی می شود. مثلاً هرگونه فعل حرام از فرد صادر شود نوعی ظلم به حساب می آید. فرمود: «آنهايي که اهل ظلم هستند این عهد من به آنها نمی رسد» به این معناست که وقتی ذریه را درخواست می کنی این عهد به کسانی که معصوم نباشند نمی رسد زیرا آنها ظالم هستند ( زیرا [ظلم] به معنای وسیع آن -که مقابل عصمت قرار بگیرد- و عصمت در مقابل ظلم به معنای وسیع باید قرار بگیرد). کسانی که اهل ظلم نیستند نه به خود ظلم می کنند (یعنی معصیت نمی کنند) در حق دیگران و در حق باری تعالی [نیز] هرگز ظلم نمی کنند. این در واقع همان عدل می شود و کسانی که مرتکب می شوند ظالم هستند و عهد الهی نیز به آنها نمی رسد.

(پ) بعضی دیگر از آیات هم می تواند مورد تمسک باشد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء. آیه ۵۹)

در این آیه اطاعت از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم و اولی الامر، در کنار اطاعت از خدای متعال قرار گرفته است.

اینکه دوباره فرمود «و... أَطِيعُوا الرَّسُولَ» می تواند معنای خاصی داشته باشد. قول قوی شاید این باشد که «أَطِيعُوا اللَّهَ» در تشریع است و «أَطِيعُوا الرَّسُولَ» در تدبیر است و احکام تشریعی محضه، مصدر خداوند متعال مشرع مقدس باری تعالی است. مبدأ تشریع خداوند است اما در احکام تدبیری که برای تمشیت شئون و امور جامعه و دولت و کشور صادر می شود آنها از ناحیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیای ایشان و اولی الامر و ائمه سلام الله علیهم اعمال می شود.

اینکه دو «أَطِيعُوا» آمده است یک احتمال این است که قلمرو «أَطِيعُوا» اول تشریع است و قلمرو دومی احکام تدبیری است. در اطاعت شرعی و تشریعی از دستور خدا و ائمه علیهم السلام هم حرفی نیست ولیکن مع الواسطه می شود. در واقع اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چیزی را فرمود، چیزی را واجب کرد، چیزی را حرام کرد، اطاعت التزام آمد، این در حقیقت اطاعت التزام از باری تعالی است؛ این اطاعت از اولیا و انبیا در واقع اطاعت از باری تعالی قلمداد می شود.

غالب مفسرین و بعضی روایات «اولی الامر» و مصداق «امر» فقط ائمه معصوم سلام الله علیهم قلمداد می کنند؛ حال یا مصداق ائم اولیاء و ولایت هستند و احیاناً برای مادون ائمه (مثلاً فقها هم می تواند مطرح باشد ولی با ادله دیگری باید اثبات شود). در هر حال این آیه هم می تواند مورد تمسک قرار بگیرد و بعضی دیگر از آیاتی که در این زمینه ها هست.

اجمالاً در این آیه از تعبیر «اولی الامر» گفتیم که این موضوع به ولایت سیاسی امیرالمؤمنین علیه السلام منتقل می شود.

آیات متعدد دیگری نیز وجود دارد که به ولایت ائمه علیهم السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام تصریح و تاکید شده که همه انس با این حقیقت را داریم؛ کما اینکه ما روایات متعددی داریم در شرایط مختلف با عبارات مختلف اداء شده که حکایت از قول به ولایت حضرات ائمه معصوم علیهم السلام دارند؛ مثلاً حدیث ثقلین می تواند به نحوی تقریر شود به مثابه اثبات ولایت قلمداد شود.

به هر حال گفتیم «ولایت» جز اعتقاد به اقرار و اعلام به لسان و عمل به ارکان چیز دیگری نیست. این ها در ولایت نهفته است و اگر در ولایت چنین مفاهیمی نهفته باشد قهراً ولایت الهی، ولایت رسالی، ولایت ائمه علیهم السلام در طول هم قرار می گیرند و حدیث ثقلین به ما می گوید که کتاب و عترت در طراز هم هستند؛ همان طور که باید نسبت به قرآن ایمان، اقرار و التزام داشت، باید نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ائمه

معصومین سلام الله عليهم اعتقاد و اقرار و التزام داشت. می‌توان به این حدیث که متواتر بین شیعه و سنی است در این مورد تمسک کرد زیرا هیچ معنی ندارد که گفته شود: مثلاً خدای متعال کتاب و سنت را به مثابه دو امانت ثقیل بین انسان‌ها قرار داده ولیکن همین قدر که بین انسان‌ها به صورت تشریفاتی باشد و به دستورهای قرآن عمل نکنیم؛ در عین حال بگوییم که به وصیت شما عمل کردیم، به اوامر و نواهی حضرات معصومین علیهم السلام عمل نکنیم و در عین حال به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بگوییم که به ثقلین ملتزم بودیم. این که ممکن نیست! و اصولاً این وصیت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم و مفهوم جعل این دو شیء گرانبها در این امت این است که هم در مقام نظر و معرفت، هم در مقام اعتقاد، هم در مقام التزام و تطبیق بر عرصه حیات آموزه‌های قرآن و آموزه‌های حضرت معصوم از اهل بیت علیهم السلام ساری و جاری کنیم و اعتقاد و التزام عملی به این آموزه‌ها داشته باشیم این همان ولایت می‌شود.

ولایت یعنی تبعیت؛ ولایت یعنی پیروی. قهراً این معانی و مفاهیم ولایت را معنی می‌کند. در همه جهات و جنبه‌ها در خصوص وجود جسمانی و روحانی انسان‌ها هم به حقوق، هم به اموال، هم سایر منافع و مصالح آنها ولایت وجود دارد و همه صحنه‌ها و لایه‌های مفروض ولایت قابل طرح است. حادثه غدیر در بین ۱۰۰ هزار نفر اتفاق افتاده است و تعبیری صریح و قاطع راجع به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم صادر شده است «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» و همین بحث بیان ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام هم به تعبیر مختلف، هم در ظروف و شرایط مختلف از ساحت مقدس پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم صادر شده است. ایشان این تعبیر را بارها به زبان آوردند و فقط در غدیر نبود. انسانها این تعبیر را در مناسبت‌ها و شرایط مختلف از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم شنیدند. این‌ها قطعاً به طور مسجل در طراز نقل قطعی متواتر اثبات می‌کند که آن بزرگوار حضرات ائمه علیهم السلام را به عنوان ولیّ منصوب فرموده بودند.

حسب نقل روایات و منابع روایی ما مراجعاتی که برای تنقیص امیرالمؤمنین علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌شد کم نبوده است؛ مثلاً در یک روایت است که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفتند؛ عرض کردند امیرالمؤمنین علیه السلام خیلی خشن است و خشونت می‌ورزد و پیامبر پاسخ فرمودند که: او خشن هست ولی می‌خواهد حریم الهی را حفظ کند.

در یک جایی هم شخصی می‌گوید من نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفتم به عنوان تنقیص امیرالمؤمنین علیه السلام؛ گفتم: ایشان در فلان جا تندی کردند. دیدم که صورت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تغییر کرد و ناراحت شدند و فرمودند: آیا من اولی به أنفس مؤمنین نیستم؟ من عرض کردم: قطعاً شما اولی به همه مؤمنین نسبت به أنفاس خودشان هستید یا رسول الله؛ فرمودند «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ».